غصب
گناهی در حد قتل نفس

ستار شریفی

غصب یکی از رفتارهای باطل نسبت به حقوق و اموال دیگران است که انسان باید برای تامین سلامت زیست اجتماعی بلکه رشد کمالی خویش آن را ترک کرده و از آن اجتناب کند؛ زیرا بسیاری از مشکلات اجتماعی در ساحت فردی و اجتماعی، به رفتارهای نادرســـت و باطلی همچون غصب بـــاز می گردد که امنیت و سلامت روانی انسان و اجتماع را با خطر مواجه می‌کند و اعتماد اجتماعی را سلب کرده و بحران تباهی اجتماعی را رقم می زند.

بی گمان غصب سرزمین و اشغالگری که در طول تاریخ بویژه در سالیان اخیر نسبت به مردم فلسطین اعمال شده، نمونه ای بارز از جنایات و ظلم و تجاوزگری اســـت که نه تنها به مردم فلسطین اجحاف بسیاری روا شده، بلکه روان بشری را به چالش کشیده است.

از این بدتر می توان به غصب خلافت معصومان(ع) از سوی برخی اشاره کرد که با غصب حق خلافت از معصومان(ع) بحرانی بزرگ ایجاد شده که هنوز پس از چهارده قرن، امت اسلامی نتوانسته است در مسیر تمدن‌ســـازی الهی قرار گیرد و به عنوان امت وسط سرمشق مردمان و جوامع انســـانی شود. بنابراین، غصب حقوق و اموال می‌تواند آثار بسیار مخرب روانی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و نیز دنیوی و اخروی داشته باشد که نویسنده در این مطلب به بررسی این آثار پرداخته است.

***

حکم عقل بر بطلان و حرمت غصب

انسان و اجتماع انسانی زمانی می‌تواند روند تکامل را به درستی بپیماید که سبک زندگی او بر اساس حق و مصادیق آن شکل بگیرد. بنابراین، هر گونه عمل و حرکت مخالف با حق که در قالب باطل و مصادیق آن انجام می‌گیرد، نه تنها اجتماع انســـانی را به تباهی می کشاند، بلکه بستری برای خسران ابدی انسان در آخرت می شود.

از نظـــر قرآن، غصب و تصرف نابحـــق و باطل در اموال و ســـرزمین های دیگران به عنوان مصداقی از باطل و ظلم آشـــکار می‌تواند انسان و اجتماع انسانی را به سوی تباهی و هلاکت ســـوق دهد و از رسیدن به کمالات محروم سازد. از این رو در قالب حکم شرعی حرمت از مردمان می‌خواهد تا از غصب اجتناب کنند.(بقره، آیه ۱۸۸؛ نساء، آیات ۲۹ و ۳۰ و ۱۶۱؛ توبه، آیه ۳۴)

اصـــولا واژه غصـــب به معنای گرفتن چیـــزی با ظلم و ســـتم از دیگری اســـت، خواه مالی باشد، یا مقام و منزلت و منصبی. از ایـــن رو گرفتن مقام خلافت الهی معصومان(ع) به عنوان غصب تلقی می شـــود، چنانکه گرفتن ســـرزمین فـــدک نیز از مصادیق غصب اســـت و غاصبان افزون برآنکه باید پاســـخگوی حقوقی رفتـــار ظالمانه خویـــش در دنیا باشـــند، بلکه بایـــد خود را بـــرای عذاب الهـــی در آخرت آماده کنند.(نســـاء، آیـــات ۲۹ و ۳۰ و ۱۶۱؛ توبه، آیه ۳۴)

در اصطلاح فقه اســـلامی، غصب در ســـاحت اقتصادی تعریف شده است؛ زیرا غصب را استیلا بر مال دیگری به غیر حق دانسته اند؛ اما چنانکه صاحب جواهر الکلام بیان داشته غصب شامل سلطه عدوانی بر حق دیگری نیز می شود.(جواهر الکلام، نجفی، ج ۳۷، ص ۸) بنابراین، سلطه عدوانی بر حق خلافت یا ریاست و مانند آنها نیز از مصادیق غصب فقهی است.

به سخن دیگر، غصب به معنای سلطه عدوانی و استیلا بر حق دیگری است که می‌تواند آن حق، مال یا غیر مال از مناصب و حقوق دیگران باشد.

خدا با به کارگیری واژگانی چون غصب(کهف، آیه ۷۹)، اکل امـــوال به باطل(بقره، آیه ۱۸۸؛ نســـاء، آیه ۳۰) چنین رفتاری را باطل و از مصادیق عدوان، ظلم(نســـاء، آیات ۱۰ و ۲۹ و ۳۰)، اثم(بقره، آیه ۸۵)، حوب کبیر(نســـاء، آیه ۶) و بغی(شـــوری، آیه ۴۲) دانســـته و حرمت و گناه آن را بیان کرده است.

بطـــلان غصب و تصرفات در اموال دیگری گاه با عبارت اکل باطل تعبیر می شـــود؛ زیرا مراد از اکل هر گونه تصرف در اموال دیگری بدون اجازه است(نگاه کنید: التحقیق، ج۱، ص ۱۰۴)، و این از احکام شرعی است که عقل فطری آن را درک می‌کند.(بقره، آیه ۱۸۸)

به ســـخن دیگر، قلب ســـالم حقایقی از جمله عدالت، صداقـــت، امانت و مانند آنها را می شناســـد و بدان گرایش داشته و از امور باطلی چون ظلم، دروغ، خیانت و مانند آنها می گریزد.همین قلب با تعقل و فطرت در می یابد و می داند که غصب امری باطل و تصرفی نادرست و ناحق است که باید از آن اجتناب کرد.(همان) بنابراین، فطرت الهی انسان بطلان و ناحق بودن غصب و تصرفات غاصبانه را می شناسد و از آن گریزش دارد؛ زیرا مفعول تعلمون همان حرمت تصرف است که با عبارت لاتاکلوا بیان شده است؛ یعنی شما حرمت تصرف بدون رضایت را می فهمید. بر این اساس باید گفت حرمتی که در وحی برای غصب بیان می شود، امضا و تایید همان فهم فطرت از حکم شرعی الهی است؛ زیرا احکام شرعی الهی از دو طریق عقل فطری و نقل وحیانی قابل کشف و درک است؛ با این تفاوت که عقل فطری افزون بر کشف حکم، گرایش ها و گریزش ها را نیز ساماندهی می‌کند.

افـــزون بر آنکـــه عقل ، بطلان غصـــب را درک می‌کند و از آن گریـــزش دارد، نقل وحیانی نیز بـــر آن تاکید دارد و حتـــی در قالب میثاق از مؤمنان خواســـته تا مطابق دین الهی و ســـنت هـــا و قوانین آن زندگی خویـــش را تنظیم کننـــد و با گناه و فجور و دریدگی این قوانین و ســـنت ها را تخریب نکنند؛ زیرا به خودشـــان آســـیب می زنند و راه رشـــد و تزکیه را بـــر خویش می‌بندنـــد و در دنیا و آخرت خـــود را گرفتار عذاب الهی می کنند.(بقره، آیات ۸۴ و ۸۵)

تصرفـــات غاصبانه به ویژه در برخـــی از امور اصلا جایز نیست؛ زیرا می‌تواند آثار مخرب در ابعاد و ساحات گوناگون به جا گذارد که از جمله آنها می توان به غصب حق خلافت الهی از معصومان(ع)، غصب حق سرزمین ، حق سکونت در ســـرزمین مادری، غصب اموال یتیم و مانند آنها اشاره کرد که تبعات آن دنیوی واخروی و در ســـاحات گوناگون است. (بقره، آیات ۸۴ و ۸۵؛ نساء، آیات ۲ و ۱۰؛ انعام، آیه ۱۵۲)

اصولا نزدیک شدن به برخی از ساحات مانند نزدیک شدن به محوطه و منطقه خطر و ســـقوط است، از جمله نزدیکی به مال یتیم می‌تواند اســـباب خطر غصب را موجب شود و شـــخص مال کسی را بخورد و تصرف کند که هیچ وکیل و ولیّ و یاوری جز خدا ندارد؛ بنابراین، متصرف باید بداند که با خدا در افتاده است و خدا بسیار سخت او را می گیرد و عذاب می‌کند.(انعام، آیه ۱۵۲؛ اسراء، آیه ۳۴؛ نساء، آیات ۲ و ۱۰)

از نـــگاه قرآن غصب حقوق و اموال دیگران گناهی بس بزرگ در ردیف قتل نفس است که جزو گناهان کبیره است و شـــخص را گرفتار عذاب دردناک اخروی می‌کند (نســـاء، آیـــه ۲۹)؛ از همین رو خدا رفتار غاصبانه و قتل نفس را در کنار هم قرار داده تا همسانی آن دو گناه را تبیین و گوشزد کند.(همان)

بـــا توجه به آنکه فطرت الهی انســـان غصب و تصرفات غاصبانـــه را از مصادیق باطل و ظلم و عدوان و اثم می‌داند، کســـانی از آن اجتناب می کنند که بر فطرت الهی خویش باقی باشند و در چارچوب دین و سنت های الهی دنبال عمل صالح باشند. چنین افرادی به سبب همان فطرت و گرایش های ایمانی به خدا و آخرت و هدایت تکوینی و فطری الهی، نســـبت به غصب گریزانند و دنبـــال حق و عدالت می روند. خدا مؤمنان را کسانی می داند که از غصب بدورند و دنبال عمل صالح می روند که بر خلاف غصب است.(ص، آیه ۳۴)

بر اســـاس آیات قرآن، غصب و تصرف نابحـــق و باطل در اموال و ســـرزمین‌های دیگران به عنوان مصداقی از باطل و ظلم آشـــکار می‌تواند انسان و اجتماع انسانی را به سوی تباهی و هلاکت سوق دهد و از رسیدن به کمالات محروم سازد.

جواز تقاص و برخورد همسان با غاصب

بر اساس تعالیم قرآن، خدا مظلوم را حمایت همه‌جانبه می‌کنـــد. این حمایت در دنیا در قالـــب قوانین بازدارنده و مجازات و کیفر دنیوی و نیز اخروی بیان شده است. قرآن، در راســـتای حمایت از مظلوم که حق و مالش غصب شده، به او اجازه تقاص داده تا به همان میزان که در حق او ظلم شده، تقاص کند و مال و حقی را از غاصب بازستاند.(بقره، آیه ۱۹۴؛ یونس، آیه ۲۷؛ نحل، آیه ۱۲۶؛ جواهر الکلام، نجفی، ج ۳۷، ص ۳۳) پس برخورد همسان با غاصب در جواز تقاص یکی از راهکارهای الهی برای مبارزه با پدیده غصب اســـت. (شوری، آیات ۲۰ تا ۲۳؛ زبده البیان، محقق مقدس اردبیلی، ص ۵۹۱) پس بر اساس عدالت تقابلی و مثلی، کسی که حق و مال او غصب شده در همان سطح و همسان با آن می‌تواند به شـــکلی تقاص کند و حق خویش را بازستاند. این حکم شرعی است که عقل فطری آن را می فهمد و بدان گرایش دارد و نقل وحیانی آن را امضا کرده است.

حرمت امدادرسانی به غاصبان

از نـــگاه قرآن، همان گونه که یـــاری غاصب جایز و روا نیســـت و شـــخص نمی‌تواند با قول و فعل، غاصب را یاری رســـاند(ممتحنه، آیه ۹)، همچنین ترک یاری مظلوم جایز نیست، بلکه انسان باید همواره به دفاع از مظلوم و مستضعف علیه ظالم و مســـتکبر برخیزد (نساء، آیه ۷۵) و اجازه ندهد که ظلم تقویت یا گسترش یابد؛ زیرا موجبات تباهی فردی و اجتماعی و نیز جمعی و شخصی را فراهم می آورد.

همچنین هرگونه امداد رسانی به غاصب در قول و فعل بلکه قلب، در حقیقت تقویت بنیادهای ظلم و ظالمان است ؛ از همیـــن رو خدا هر گونه پذیـــرش ولایت غاصبان را روا نمی داند و بشـــدت از آن بر حذر می دارد. پس کسانی که تلاش کردند یا تلاش می کنند تا مردمی را از ســـرزمین و خانه و کاشانه خویش بیرون برانند ، به عنوان ظالم و غاصب شناخته می شوند و پذیرش ولایت غاصبان و ارتباط با آنها به معنای امداد رســـانی به غاصبان و ظالمان است و شخص را در جرگه غاصبان و ظالمان قرار می دهد.(ممتحنه، آیه ۹)

مصادیق غصب

از نظر آموزه هـــای قرآن، غصب غاصبان را می توان به دو دســـته اصلی غصب حق و غصب مال تقسیم بندی کرد. برخی از مصادیق آنها عبارتند از:

۱. غصب حق ارث: برخی از مردم بر خلاف احکام الهی و سنت ها و قوانین دین الهی، دیگران را از حقوق مسلم خویش از جمله حق ارث محروم می کنند. بر اســـاس گزارش‌های قرآنی، مردم جاهلیت، زنان و کودکان را از حق ارث مســـلم محروم می کردند و این گونه مالشان را می خوردند و اجازه تصـــرف به صاحبان ارث نمی دادند.(فجر، آیه ۱۹؛ تفســـیر التحریر و التنویـــر، ج ۳۰، جزء ۳۰، ص ۳۳۴) از نظر قرآن کسی که حق ارث دیگری را به غصب تصرف می‌کند، گرفتار عذابی بی‌نظیر می شـــود که کسی دیگر بدان مبتلا نخواهد شد. در حقیقت این گونه غصب حق دیگران می‌تواند موجب خشـــم عظیم الهی شود تا جایی که عذاب این گروه از افراد غاصـــب در نوع خود بی نظیر اســـت.(فجر، آیات ۱۹ تا ۲۵) غصب ســـهم الارث جزو گناهان کبیره و نابخشودنی و مورد نکوهش الهی است که باید از آن اجتناب کرد.(همان) از نظر قرآن، ریشه و بستر غصب حق سهم ارث دنیاطلبی و ثروت خواهی و تکاثر افراد است.(همان)

۲.غصب بیت المال: برخی از مردم به سبب دسترسی بـــه بیت المال و حقوق عامه مردم، در اموال عمومی تصرف غاصبانه و باطل دارند که می بایســـت در دنیا و روز قیامت پاسخگو باشند(بقره، آیه ۱۸۸). پس هر گونه تصرف در اموال خواه شـــخصی یا عمومی جایز نیست، حتی اگر با استناد به رای دادگاه و احکام حکام و قضاتی باشد که با رشوه خریداری شده اند.(همان)

باید توجه داشت که انسان با عقل فطری در می‌یابد که جـــواز تصرف در مالی را دارد یا نـــدارد؛ و اگر حتی با حکم دادگاهی یا افراد به ظاهر ذی صلاحی اموال شخصی یا عمومی را تصرف کند، باید پاســـخگو باشد؛ زیرا شخص می داند که حقی در آن مال ندارد و فطرت او از گرفتن آن مال خودداری می‌کند؛ پس اگر تصرفی غاصبانه کرد، بر خلاف عقل فطری و دین الهی است که عقل فطری آن را می فهمد.(همان) از نظر قرآن، برخی از ســـاحات امکان غصب در مال دیگری را تشدید می‌کند، مثلا شراکت ،عاملی در احتمال تقویت غصب و تصرفات باطل از سوی شریکان است.(ص، آیات ۲۲ تا ۲۴) همچنین غصب در اموال یتیم بیشتر رخ می‌دهد؛ زیرا آنان ناتوان از دفاع از خویش و حقوق خود هستند(نساء، آیات ۲ و ۱۰؛ انعام، آیه ۱۵۲)؛ چنانکه زنان در مهریه نیز مورد جفا قرار می گیرند و حق مهریه ایشان غصب می شود.(نساء، آیه ۴)

۳. غصب سرزمین: هر کسی نسبت به سرزمین و موطـــن خویش حق ثابتی دارد که از آن به حقوق فطری الهی تعبیر می شود. بنابراین، غصب سرزمین و اشغالگری و راندن صاحبان اصلی آن به خارج از ســـرزمین و خانه و کاشانه مالوف خویش، به عنوان گناه و امری باطل دانسته و بشـــدت از آن نهی شده است.(بقره، آیات ۲۴۶ تا ۵۰) از نظر قرآن، با آنکه یهودیان خود در معرض غصب سرزمین خویش توســـط جالوتیان بودنـــد و طالوت به نصرت آنان آمد و نجاتشان داد(همان)، اما خود یهودیان همان شیوه جالوتیان کافر را در پیش گرفته و به اخراج حتی همکیشان از سرزمین و کاشانه پرداختند تا از اموال و سرزمین آنان بـــرای خویش بهره گیرند؛ در حالی که بر اســـاس میثاق الهی که در تورات آمده، از آن نهی شده بودند.(بقره، آیات ۸۴ و ۸۵) در طول تاریخ بســـیاری از غاصبان سرزمین ها مردم بومی را از سرزمین اجدادی خویش رانده و موجبات آوارگی آنان را فراهم آورده اند. این عمل در صدر اســـلام توســـط کافران مکه علیه تازه مسلمانان موجب آوارگی و هجرت آنان به مدینه شـــد.(حج، آیات ۳۹ و ۴۰) درعصر حاضر نیز غصب سرزمین فلسطین توسط صهیونیست‌ها نمونه بارز رفتارغاصبانه است.

۴. غصب مهریه: یکی از حقوق زنان، مهریه اســـت که برخی از شوهران به سبب سلطه و قوت خویش آن را غصب می کنند و همسران خویش را از آن محروم می‌سازند. از این رو خدا آن را جایز و روا ندانســـته است؛ مگر آنکه همسر خود از مهریه اش بی هیچ فشـــار و اکراه و اجباری بگذرد که در آن صورت تصرفات در مهریه برای شوهر جایز و روا خواهد بود.(نساء، آیه ۴)

غصب به معنای سلطه عدوانی و استیلا بر حق دیگری است که می‌تواند آن حق، مال یا غیر مال از مناصب و حقوق دیگران باشد.

هرگونه امداد رسانی به غاصب در قول و فعل بلکه قلب، در حقیقت تقویت بنیادهای ظلم و ظالمان اســـت ؛ از همیـــن رو خدا هر گونه پذیرش ولایت غاصبان را روا نمی داند و بشـــدت از آن بر حذر می دارد. کسانی که تلاش کردند یا تلاش می کنند تا مردمی را از ســـرزمین و خانه و کاشانه خویش بیرون برانند ، به عنوان ظالم و غاصب شـــناخته می شوند و پذیرش ولایت غاصبان و ارتباط با آنها به معنای امداد رســـانی به غاصبان و ظالمان است.

مروری بر آثار دنیوی و اخروی گناه کبیره عیب‌جویی از نگاه قرآن

خواری و چاه ویل دوزخ در انتظار عیب‌جویان

منصور حسینی

شاید اگر چشـــم بصیرت داشـــتیم و شاکله شـــخصیتی عیب‌جویان را می توانستیم در قالب تمثلات ببینیم، احتمالا عیب‌جویان را آدم های با خرطوم فیل می دیدیم که روی زمین کشیده شده و مردم آن را لگد مال می‌کنند. این نهایت خواری و ذلتی است که عیب‌جویان گرفتار آن هستند؛ هر چند که گمان می کنند آنان خودشان از دماغ فیل افتاده اند و بی عیب یا بی نقص هستند، اما حقیقت شاکله وجودی چنین افرادی که ناظر به ملکاتی از رذیله اخلاقی عیب‌جویی است، همان دارنده خرطوم فیل است که اهل بصیرت و دارندگان چشم برزخی می بینند.

یکی از رذایل اخلاقی انسان، عیب‌جویی و تفحص و جست‌وجو در عیوب دیگران و به رخ کشیدن آن در قالب خرده گیری و نکته گیری است که بیانگر گرایش شخص به تحقیر و تمسخر دیگران با کلمات و اشارات و مانند آنها است.در نوشتار حاضرچیستی این رذیله اخلاقی واکاوی شده و آثار و عواقب دنیوی و اخروی مترتب بر آن تشریح شده است.

بدترین و پست ترین منطقه دوزخ جایگاه عیب‌جویان اســـت که از آن به ویل یاد می شـــود؛ ویل به معنای وادی یا چـــاه خاصی در دوزخ و یکی از دره‌های عمیق آن است. از منظر قرآن، عیب‌جویی گناهی بس بزرگ است که شخص عیب‌جو را به چاه ویل می افکند.

علت نفسانی و روانی عیب‌جویی

کســـی که دنبال عیـــب دیگری اســـت، از عیوب و نواقص خویش غافل می شود و به اصلاح و تزکیه نفس نمی‌پردازد؛ زیرا بر این گمان است که او شخصی بی عیب و نقص اســـت؛ در حالی که اگر کســـی به عیب و نقص خویش بپردازد، دیگر وقت نمی‌کند به عیب دیگری توجه کند؛ زیرا وقتـــی به خود می نگرد، عیب یا عیوبی را در خود می بیند که ممکن است در دیگری نیز ببیند؛ پس دیگر جایی برای بیان عیب و نیش زبان زدن نمی ماند.

البته برخی از مردم عیب‌جو کســـانی هســـتند که عیب خویش را می بینند، ولی برای فرار از دیده شـــدن، پیشدستی می کنند تا با بزرگنمایی عیوب دیگران، دیده نشوند و کسی عیب آنان را بر زبان نراند. پس عیب‌جویی این دسته از افراد به نوعی مصداق فرار به جلو است.

همچنین برخی از عیب‌جویان کســـانی هستند که اصلا عیب خود را عیب نمی ببینند و حتی بدان افتخار می‌کنند، اما وجود همان چیز را در دیگری عیب می دانند.

از نگاه قرآن، اگر کسی به خودش مشغول شود، دیگر وقتی برای دیگران ندارد تا در زندگی یا شخصیت افراد سرک بکشد و به عیب‌جویی از دیگران بپردازد. از همین‌رو خدا می فرماید: یا ایها الذین آمنوا علیکم انفســـکم؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، بر شماست تا مراقب خودتان باشید.(مائده، آیه ۱۰۵)

آثار دنیوی و اخروی عیب‌جویی

یکی از بدترین پیامدهای زیانبار عیب‌جویی آن است که خدا این افراد را به استهزاء می گیرد.(توبه، آیات ۷۷ و ۷۸)

شـــاید بتوان گفـــت از نظر قرآن، کســـی که دنبال عیب‌ســـازی در دیگری اســـت، خود بدان مبتلا خواهد شد؛ یعنی همان چیزی را که در دیگران و برای دیگران می‌جوید تا بدان استهزاء کند، خدا آن را در عیب‌جو ایجاد می‌کند تا این گونه محل سخریه شود.(همان)

عیب‌جویی مؤمنان نســـبت به یکدیگر، در حقیقت عیب‌جویی از خویش اســـت؛ زیرا مؤمنان یک حقیقت هستند و اگر کسی به عیب‌جویی از برادر مؤمن می‌پردازد، خودش را معیوب ساخته است؛ امت اسلامی یک واحد حقیقی هستند و زیان به مؤمنی زیان به همگان است؛ زیرا از زوایه دشمن نیز مؤمنان یک امت واحده هستند که وقتی یکی از آنان با عیب‌جویی و استهزا خوار شود، در حقیقت امت مورد استهزاء و تمسخر قرار گرفته است. بر همین اساس است که خدا می فرماید: لا تلمزوا انفسکم؛ به خودتان عیب نبندید.(حجرات، آیه ۱۱) پس مؤمنان باید یکدیگر را نفس خویش بدانند و عیب دیگری را عیب خود بشـــمارند و آن عیب را بپوشانند نه آنکه آن را علَم کنند و موجبات تمسخر را فراهم آورند.(همان)

به سخن دیگر، انفسکم در آیه اشاره به این است که مسلمانان از یک جمعیت و امت هستند. پس در حقیقت عیب‌جویی از دیگر مؤمنان، به معنای عیب‌جویی از خود است.(نگاه کنید: المیزان، ج ۱۸، ص ۲۲۲)

هر شخصی که از دیگری عیب‌جویی کند، نه تنها به او ظلم کرده؛ بلکه به خودش نیز ظلم کرده است. شکی نیست که احکام ظالمین و آثار آن بر چنین شخصی بار می شود و چنین افرادی به عنوان ظالم در دنیا و آخرت به مجازات می رسند.(حجرات، آیه ۱۱)

یکی از علل قرارگیری شخص در معرض عیب‌جویی دیگران، عیب‌جویی شخص نسبت به دیگران است؛ یعنی کسی که عیب دیگران را می جوید و بیان می‌کند، خود گرفتار عیب‌جویی از سوی دیگران می شود و دیگران عیب او را جسته و بر زبان می رانند و او را به تمسخر می گیرند.

اصولا باید توجه داشـــت اگر کسی نسبت به دیگری عیب‌جویی کند، این عمل و کنش او موجب برانگیختن واکنش می شود و آن دیگری نیز سعی می‌کند تا عیب او را بجویـــد و بیان کند. پس باید گفت: مراد از لاتلمزوا انفســـکم به این معنا اســـت که اگر شما نسبت به برادر مؤمن خویـــش عیب‌جویی کنیـــد، او در مقام تقاص و مقابلـــه به مثـــل به عیب‌جویی می پـــردازد و این گونه مؤمنان گرفتار عیب‌جویی نسبت به هم می شوند.(همان)

چنین رفتاری در میان مؤمنان به گســـست اخوت ایمانی و از دست رفتن امت واحده می انجامد. از همین رو خدا از عیب‌جویی و تجسس در حریم شخصی مؤمنان نهی می‌کند و آن را عامل گســـست اجتماعی و از دست رفتن اخوت ایمانی می شـــمارد که انسجام اجتماعی و همدلی و همراهی مؤمنان را دچار خدشه جبران ناپذیر کرده و به اختلافات دامـــن می زند.(حجرات، آیات ۱۰ تا ۱۲)

همچنین عیب‌جویی بســـتری برای گرفتار شـــدن مؤمنان به فســـق می شود، به طوری که شخص گناه و ارتکاب آن را عادی می شمارد و حریم حرمت ها را نگه نمی دارد.(توبه، آیات ۷۷ تا ۸۰)

عیب‌جویی مؤمنان موجب می شـــود تا شـــخص از هدایت خاص الهی محروم شـــود؛ زیرا خدا فاسقان را از هدایت های خاص محروم می سازد(همان)، چنانکه این عیب‌جویی موجب می شود تا از مغفرت الهی محروم شوند تا جایی که حتی استغفارهای مکرر پیامبر(ص) در حق آنان مقبول درگاه الهی نشود و خدا از عیب‌جویان فاسق و منافق نگذرد(همان)؛ زیرا از نظر قرآن، کسی که بر خلاف احکام الهی و نهی خدا از عیب‌جویی نسبت به مؤمنان، اقدام به این کار می‌کند، از دایره ایمان به دایره منافقان در می آیـــد و خدا منافقان در میان امت را از مغفرت و آمرزش محروم می ســـازد و آنان را نمی‌آمرزد حتی اگر پیامبر(ص) بارها برایشان طلب مغفرت کند. (همان)

خدا نســـبت به کســـانی که عیب‌جویـــی می‌کنند، هشـــدارهای شـــدید می دهد؛ زیرا این رفتار اجتماعی فاسقانه و ظالمانه آثار بسیار خطرناک اجتماعی در میان مسلمانان به جا می گذارد که گسست اجتماعی از جمله مهم‌ترین آنها است.(حجرات، آیات ۱۰ تا ۱۲)

عیب‌جویی از دیگران موجب می شـــود که خدا این شـــخص را تحقیر و اســـتهزاء کرده و به خواری و ذلت در آخـــرت دچار کند که بدتریـــن ذلت آن، داغ زدن به خرطوم و دماغ فیل گونه اوســـت(قلم، آیات ۱۱ و ۱۶)؛ زیرا اصطلاح قرآنی «سنسمه علی الخرطوم»؛ بر بینی او داغ خواهیم زد کنایه از این است که او را بشدت خوارو ذلیـــل خواهیم کرد.(همان؛ الکشـــاف، ج ۲، ص ۵۸۸)

بدترین و پست ترین منطقه دوزخ جایگاه عیب‌جویان است که از آن به ویل یاد می شود(همزه، آیه ۱)؛ ویل به معنای وادی یا چاه خاصی در دوزخ و یکی از دره‌های عمیق آن اســـت.(نگاه کنید: روح المعانی، ج ۱۶، جزء ۳۰، ص ۱۲۰) پس از نظر قرآن، عیب‌جویی گناهی بس بزرگ است که شخص عیب‌جو را به چاه ویل می افکند.

عیب‌جویان در قیامت در عذابی خرد کننده افکنده می شوند که آنان را تکه تکه می‌کند(همزه، آیات ۱ و ۲)؛ زیرا حطم ریشه حطمه به معنای شکستن چیزی مانند هیزم خشک است که بعدها برای شکستن کامل هر چیزی از جمله اســـتخوان و مانند آنها به کار رفته است.(نگاه کنید: مفردات الفاظ قرآن کریم، ص ۲۴۲)

عیب‌جو باید منتظر این امر باشـــد که در قیامت، گرفتار همان تحقیر و حقارتی می شود که عیب شونده در دنیا بدان گرفتار شده است. پس مؤمنان اگر در دنیا گرفتار عیب‌جویان می‌شوند و تحقیری را می چشند، در قیامت همین مؤمنان عیب‌جویان را تحقیر و تمسخر می کنند تا این گونه کیفر عمل زشت خویش را بچشند. (مطففین، آیات ۲۹ تا ۳۶)

به سخن دیگر،مؤمنان اگر در دنیا از کنار این افراد با کرامت می گذرند و به خود نمی‌گیرند، اما در قیامت خدا شرایطی را فراهم می‌کند تا جبران مافات شود؛ زیرا اگر در دنیا این عمل با واکنش مواجه می شد، ممکن بود دامنه آن گسترش یابد و کنش و واکنش های متقابل متعدد پدید آید؛ اما در قیامت چنین نخواهد بود؛ زیرا دیگر عیب‌جو نمی‌تواند کاری بکند.

عیب‌جویی ملکه‌ای برای فرد عیب‌جو ایجاد می‌کند که زمینه ســـاز آتش دائمی و برافروخته در دل اوست که ستون های آن همه دوزخ را در بر می گیرد.(همزه، آیات ۱ تا ۹؛ مجمع البیان، ج ۹ تا ۱۰، ص ۸۱۸) پس آتش دوزخ از درون سینه عیب‌جو فروزان است و این آتش همچون ستون بیرون می آید و همه وجود درون و بـــرون او را در بر مـــی گیرد و او را محبوس می‌کند (همان)؛ زیرا وصیده در عبـــارت :«مؤصده» به اتاقی گفته می شـــود که برای نگهداری اموال در کوه ایجاد می‌کند. فعل أصدته به معنای درب آن را بستم و محکم ساختم(مفردات الفاظ قرآن کریم، ص ۸۷۲) بنابراین، مؤصده به معنای مکان بسته و غیر قابل خروج است. حرف علی در علیهم بر احاطه و سلطه دلالت دارد.

عیب‌جویـــان از دایره ایمان خارج می شـــوند و به گروه ظالمان(حجرات، آیه ۱۱)، فاســـقان(توبه، آیات ۷۹ و ۸۰)، منافقان(همـــان)، کافران(همان؛ مطففین، آیات ۲۹ تا ۳۶)، گناهکاران(همان)، مجرمان(همان)، تکذیب کنندگان خدا و آخرت و رســـالت(قلم، آیات ۸ و ۱۱) مـــی پیوندند.پس کســـی کـــه از این افراد عیب‌جـــو پیروی و اطاعـــت می‌کند از دایـــره ایمان خارج شـــده و بـــه جرگه آنان وارد می‌شـــود.(همان)

البتـــه از نظر قرآن، ترک انفاق و بخل گرایی(توبه، آیات ۷۷ تا ۷۹)، کفر(همـــان)، نفاق(همان)، تکذیب رســـالت پیامبر(قلم، آیات ۸ تـــا ۱۱)، ثروت اندوزی و جمع مال به هر شکلی(همزه، آیات ۱ و ۲) و آلودگی به گناه(مطففین، آیات ۲۹ و ۳۰) از مهم‌ترین بسترهای عیب‌جویی است.

عیب‌جو باید منتظر این امر باشد که در قیامت، گرفتار همان تحقیر و حقارتی می شود که عیب شونده در دنیا بدان گرفتار شده است. پس مؤمنان اگـــر در دنیا گرفتار عیب‌جویان می‌شوند و تحقیری را می چشـــند، در قیامت همین مؤمنـــان عیب‌جویان را تحقیر و تمسخر می کنند تا این گونه کیفر عمل زشت خویش را بچشند.

از نگاه قرآن، اگر کســـی به خودش مشـــغول شـــود، دیگر وقتی برای دیگران نـــدارد تا در زندگی یا شـــخصیت افراد ســـرک بکشـــد و به عیب‌جویـــی از دیگـــران بپـــردازد. از همیـــن‌رو خدا مـــی فرماید: ای کســـانی که ایمـــان آورده‌اید، بر شماســـت تا مراقب خودتان باشـــید.

چراغ راه

تبیین رسالت مصلحانه امام علی(ع)

قال الامام علی(ع): «اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسةً فی ســـلطان و لا التماس شیء من فضول الحطام و لکن لنرد المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک، فیأمن المظلومون من عبادک و تقام المعطله من حدودک»

امام علی(ع) فرمود: خدایا! تو می‌دانی من نه در پی ریاست و زعامت و حکومتم و نه طالب مال و ثروت دنیا، من فقط مردی مصلح می‌باشم، می‌خواهم نشانه‌های از بین رفته دین را برگردانم و در بلاد تو اصلاحی به عمل آورم تا ســـتمدیدگان در امان قرار گیرند و حدود تو جاری شود.[1]

۱- نهج‌البلاغه- خطبه ۱۲۹

حکایت خوبان

از ریاکاران می‌ترسم نه بت‌پرستان!

«شداد ابن اوس» حضرت محمد(ص) را در حال گریه دید! وقتی علت غمگینی آن حضرت را جویا شـــد، رسول خدا(ص) فرمودند: می‌ترسم پیروان من مشرک شوند، نه اینکه آنها بت‌پرست شوند، و اعمال خود را ریاکارانه انجام دهند![1]

۱- شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۷۹

پرسش و پاسخ

امر به معروف عملی(۲)

پرسش:

امـــر به معروف و نهی از منکر عملی چیســـت و چگونه و با چه سازوکاری انجام می‌گیرد؟

پاسخ:

در بخش نخست پاسخ به این سوال به مباحثی همچون: آسیب‌شناسی امر به معروف و جایگاه زبان و عمل در امر به معروف پرداختیم. اینک در بخش پایانی دنباله مطلب را پی می‌گیریم.

تاثیر عمل و فکر جمعی در امر به معروف

گذشته از اینکه ما در اجرای امر به معروف و نهی از منکر باید عمل را دخالت دهیم و به قلب و زبان بسنده نکنیم، به این نکته هم باید توجه داشته باشیم که عمل اگر فردی باشد، چندان مفید و فایده نیست خصوصا در دنیای امروز که عصر ارتباطات است و تاثیر و تاثر متقابل پدیده‌ها بر یکدیگر به سرعت انتقال یافته و عملی می‌گردد. لذا این هم خود یک مشکلی است در زندگی اجتماعی ما که آنهایی هم که اهل عمل می‌باشند، توجهی به عمل اجتماعی ندارند و به اصطلاح تکرو می‌باشـــند. از فکر و تصمیم و عمل فردی کاری ساخته نیست، بلکه همکاری، همفکری و مشارکت لازم است. مرحوم علامه طباطبایی(ره) در ذیل آیه ۲۰۰ سوره آل عمران بحثی دارد راجع به اینکه دستور اسلام این است که تفکر، باید تفکر اجتماعی باشد. «یا ایها الذین امنو، اصبروا و صابروا و رابطوا» ای کسانی که ایمان آوردید(در برابر مشکلات و هوس‌ها) استقامت کنید و در برابر دشمنان نیز پایدار باشید و از مرزهای خود مراقبت کنید.

آری ما عادت به تفکر اجتماعی را از دســـت داده‌ایم و اساســـا فردی فکر می‌کنیم. باید توجه داشـــت که بســـیاری از منکرات حکم یک گره و کلاف پیچیده و درهم تنیده‌ای را دارد که از جمع شـــدن رشـــته‌های مختلف پیدا شـــده و باید با تعقل، تدبیر و مشاوره و تفکر اجتماعی آن لایه‌ها و رشته‌های مختلف علم‌النفسی، تاریخی و دینی و روانشناسی و جامعه‌شناسی را تبیین و تفصیل نمود، بنابراین علم و اطلاع یک یا دو نفر ممکن نیست که کافی و وافی باشد. باید در راه مصالح اجتماعی خیالات رئیسی و مرئوسی و آقایی و شخصیت‌سازی از بین برود. پس هم از لحاظ شرط علم و هم از لحاظ شرط قدرت، گاهی به اجتماع و تشکل و نظم و انضباط احتیاج است. حداقل باید بین عوامل تخریب و عوامل اصلاح توازن باشد و اگر تعادل به نفع عوامل فساد و تخریب به هم بخورد، اجتماع متلاشی می‌شود.

جایگاه سازوکار عملی در مبارزه با منکرات

در بحث امر به معروف و نهی از منکر چیزی را که بیش از اندازه برایش جایگاه و اثرگذاری قائل شـــده‌ایم زبان است نه عمل و در عمل هم بیشتر به عمل فردی توجه کرده‌ایم تا عمل اجتماعی. اکنون می‌گوییم چیزی که بیش از هر چیز دیگر مورد غفلت اســـت، دخالت سازوکار عقلانی و منطقی است. مقصود این است که در کار معروف و منکر باید تدابیر عملی اندیشید و باید دید چه سازوکاری و شیوه تعاملی و رفتاری می‌تواند مردم را نسبت به فلان ک